

پیمان وستفالی و ظهور جامعه بین‌المللی مدرن

احمد سهیل یوسفی

کارشناس ارشد حقوق بین‌الملل، گروه علمی حقوق، دانشگاه پیام نور، صندوق پستی ۱۹۳۹۵-۳۶۹۷، تهران، ایران

چکیده

پیمان صلح وستفالی از نظر تاریخی به مثابه یکی از پیمان‌های مهم در تاریخ اروپا شناخته می‌شود که تأثیرات زیادی بر جامعه بین‌المللی مدرن داشته است. این پیمان به عنوان یکی از تأسیس‌گذاران اصلی نظام سیاسی و قانونی اروپا شناخته می‌شود و تأثیرات آن بر روی تکامل حقوق بین‌الملل، روابط بین‌المللی و تأسیس کشورها بسیار چشمگیر بوده است. جدال نظم‌های مذهب‌محور سده هفدهم، یعنی کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها، نهایتاً به صلحی فراگیر به نام پیمان صلح وستفالی منتهی شد که از نظر سیاسی و اجتماعی در آغاز تأثیراتی عمیق بر پیکر اروپا نهاد و در مرحله بعد، کل نظم بین‌الملل را شکل داد. این پیمان، نه تنها باعث تأسیس نظام سیاسی و قانونی در اروپا و ظهور دولت-ملت‌ها شد، بلکه به شکل‌گیری حقوق بین‌الملل، اصل استقلال کشورها، اصل حقوق بشر و اصل آزادی ادیان انجامید. در تحقیق حاضر که به روش توصیفی-تحلیلی صورت گرفته است، تلاش شده است تا با بررسی زمینه‌های تاریخی منتهی به پیمان صلح وستفالی، تأثیرات این پیمان را به ویژه در ساحت جامعه بین‌المللی مدرن مورد بررسی قرار گیرد. پیمان صلح وستفالی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در پیکربندی جامعه بین‌المللی مدرن به ویژه در مسائلی چون آزادی مذاهب و ادیان و احترام به حقوق بشر و پذیرش گزاره دولت-ملت به مثابه جوهره نظم سیاسی جدید، بود.

واژه‌های کلیدی: پیمان وستفالی، جنگ‌های سی و سه‌ساله، جامعه بین‌المللی مدرن، حقوق بین‌الملل.

۱- مقدمه

جامعه بین‌الملل به‌طور کلی به مجموعه‌ای از کشورها و سازمان‌های بین‌المللی که با همکاری و هماهنگی در مسائل بین‌المللی فعالیت می‌کنند، گفته می‌شود. این جامعه شامل دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، سازمان‌های مردم‌نهاد، شرکت‌ها، رسانه‌ها و شخصیت‌های بین‌المللی مطرح می‌شود. هدف اصلی جامعه بین‌الملل، حفظ صلح و امنیت جهانی، توسعه اقتصادی و اجتماعی، حمایت از حقوق بشر، حفظ محیط‌زیست و مبارزه با مشکلات مشترک بین‌المللی مانند بیماری‌های واگیر، تغییرات اقلیمی و تروریسم است. در جامعه بین‌الملل، کشورها به صورت مساوی در مذاکرات و تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی شرکت می‌کنند و هر کشور دارای جایگاهی ویژه در رسیدگی به مسائل بین‌المللی است. همچنین، سازمان‌های بین‌المللی همچون سازمان ملل متحد، سازمان بهداشت جهانی، سازمان تجارت جهانی و سازمان حقوق بشر، نقش مهمی در تعاملات و تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی دارند.

در نتیجه، جامعه بین‌الملل به‌عنوان یک مجموعه از کشورها و سازمان‌های بین‌المللی، نقش مهمی در تعاملات و تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی ایفا می‌کند و اهمیت بسیاری در حفظ صلح، امنیت و پیشرفت جهانی دارد. جامعه بین‌المللی مدرن امروزی، محصول پیمان صلح وستفالی^۱ است که در سال ۱۶۴۸ میلادی برای پایان دادن به جنگ میان کشورهای کاتولیک مذهب و پروتستان مذهب صورت گرفت. پیامد مستقیم و غیرمستقیم پیمان وستفالی، بر مفاهیم مهمی چون مفهوم دولت-ملت، حاکمیت ملی، روابط بین‌المللی و از همه مهم‌تر بر تشکیل جامعه بین‌المللی مدرن تاثیر نهاد. بر این اساس، در تحقیق حاضر کوشش شده است تا ضمن ارائه تعریفی از پیمان صلح وستفالی، به پیامدهای سیاسی و بین‌المللی این معاهده اشاره کنیم. پیامدهایی که در محورهایی چون آزادی ادیان و مذاهب، حقوق بشر، توجه به استقلال و مرزهای کشور و موضوعات دیگر در جامعه بین‌الملل، خودش را نشان داده بود.

۲- پیشینه و روش تحقیق

در خصوص ظهور جامعه بین‌المللی مدرن، آثار و کتاب‌های متعددی نگاشته شده و در بسیاری از این آثار به نقش پیمان وستفالی در ظهور و بروز جامعه بین‌المللی مدرن اشاره شده است. با این وجود، منابع معدودی به طور خاص به پیمان وستفالی و نقش آن در بسترسازی جامعه بین‌المللی مدرن، اشاره کرده‌اند. از این‌رو، می‌توان به برخی از منابع به عنوان پیشینه تحقیق حاضر اشاره کرد.

برای نمونه آیدین زندیان و همکاران (۱۳۹۹)، در مقاله‌ای با عنوان «جامعه مدنی و توسعه حقوق بین‌الملل»، نشان داده‌اند که وجود تحریم‌های یک جانبه و تخریب گسترده محیط زیست و رشد فزاینده خوسنت علیه اقلیت‌های دینی و قومی و بسیاری موارد دیگر باعث شده تا ناکارآمدی حقوق بین‌الملل وستفالیایی بیشتر عیان شود. در نتیجه در تحقیق حاضر کوشیده‌اند نقش جامعه مدنی در برون رفت از این وضعیت را برجسته کنند. فاطمه محمدی (۱۳۹۴)، نیز در مقاله‌ای با عنوان «جهانی شدن و آثار آن بر امنیت بین‌الملل»، تلاش کرده تا تصویری تاریخی از رویدادهای منتهی به ظهور جامعه بین‌الملل ارائه دهد و پس از آن، با برشمردن برخی از مولفه‌های جهانی شدن، تاثیر آن را بر امنیت بین‌الملل مورد بررسی قرار دهد. دکتر احمد نقیب‌زاده (۱۳۸۳)، در اثری تحقیقی با عنوان «تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل»، به پیامدهای صلح وستفالی در اروپا پرداخته است. از نظر نقیب‌زاده، جهانی شدن نظم مأخوذ از پیمان صلح وستفالی، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های عصر وستفالی بود که بر خلاف گذشته به یک قاره یا منطقه محدود نماند. از سده نوزدهم میلادی نظم جهانی چنان وسعت یافت که هیچ جامعه یا کشوری نمی‌توانست در خارج از دایره الزامات آن، قرار گرفته و سرنوشت خود را به طور مستقل تعیین کند یا نسبت به آن بی‌تفاوت باشد.

¹ Peace of Westphalia

روش تحقیق حاضر از نوع توصیفی-تحلیلی است. روش گردآوری داده‌ها به صورت کتابخانه‌ای و ابزار آن، فیش‌برداری از منابع مرتبط با موضوع تحقیق است. روش تجزیه و تحلیل داده‌ها نیز به صورت کیفی است.

۳- چارچوب نظری تحقیق

۳-۱- جنگ‌های سی ساله مذهبی

اختلافات مذهبی در تعلیمات مسیحیت، موجب بروز جنبش‌های متعدد گردید که از مهم‌ترین آن جنبش‌ها، نهضت پروتستان بود. قیام پروتستان‌ها بر ضد امپراتور و درگیری داخلی فی مابین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها، و همچنین حمایت فرانسه کاتولیک از پروتستان‌ها؛ باعث هرج و مرج داخلی عظیمی میان ایالات کاتولیک‌نشین و پروتستان‌نشین در آلمان گردید. تا اینکه عهدنامه صلح اوگسبورگ به سال ۱۵۵۵ میلادی به این منازعات چند ساله خاتمه بخشید. بر طبق اصل مسلم ناشی از آن عهدنامه، یعنی «هر که را ملک است، مذهب آن او» مقرر گردید که در هر ایالت دولت با قدرت حاکمه دیانت اتباع آن ایالت را معین نماید.

در آن موقع چنین به نظر می‌رسید که با این عهدنامه، بسیاری از مشکلات بر طرف شده است. ولی وقایع و رخداد‌های بعدی نشان داد که اتفاقات دیگری در پی وقوع بود. چرا که با گذشت زمان، هر دو گروه سعی کردند منطقه تحت نفوذ خود را گسترش دهند. برای نمونه هر موقع که حاکمی از دنیا می‌رفت، میان فرقه‌های مختلف رقابت شدیدی آغاز می‌گردید تا جانشین برای شخص وی تعیین کنند و آن سرزمین را لوتری یا کاتولیک نمایند.

اما این سیاست افزایش نفوذ؛ هرچند که در ابتدا بدون توسل به زور و خونریزی بود، ولی تضاد افکار و عقاید طرفین در سال‌های نزدیک به سال ۱۶۱۱ میلادی بسیار بیشتر از پیش، تشدید شد. شاهزاده‌های پروتستان مذهب در یک اتحادیه، و کاتولیک مذهب‌ها در یک پیمان به دور هم گرد آمدند. به ویژه اینکه وضعیت در منطقه بوهم بسیار متشنج بود. فردیناند دوم از خانواده هابسبورگ و با عقاید کاتولیک در سال ۱۶۱۷ به پادشاهی این منطقه برگزیده شد و از پروتستان‌ها خواست که مکتب کاتولیک را بپذیرند و کلیساهای آنان را تعطیل، و برخی از آن‌ها را ویران کرد. وی همچنین می‌خواست قانون «حق تعیین سرنوشت» را در مورد حاکم‌نشین‌ها (نمایندگان اشراف - کلیسا - و شهروندان عادی) را ملغی کند. بدین جهت در تاریخ ۲۳ ماه مه سال ۱۶۱۸، نمایندگان اشراف و شهروندان به اعتراض در مقابل کاخ سلطنتی پراگ جمع شده و پس از ورود به کاخ، سه نماینده شاه را از پنجره به بیرون پرتاب کردند. (مای، ۱۳۹۱: ۶۲) این واقعه که بعداً به «بیرون افکندن از پنجره در پراگ» اشتهار یافت، بهانه‌ای شد برای جنگ‌های خانمانسوز و بی رحمانه‌ای سی سال (مابین سال‌های ۱۶۱۸-۱۶۴۸ میلادی) بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در سرزمین آلمان ادامه پیدا کرد.

از این جنگ‌ها (سی ساله)، معمولاً به عنوان جنگ‌های مذهبی هم تعبیر می‌شود. البته می‌توان گفت که در مرحله اول این چنین بود. کاتولیک‌ها تحت رهبری ایش هابسبورگ، در نظر داشتند که همه مردم در سرزمین رایش، مکتب و مذهب کاتولیک را برگزینند. ولی همزمان موضوع تقسیم قدرت بین امپراتور از یک طرف، و قوای شاهزادگان و حاکم‌نشین‌ها از طرف دیگر نیز مطرح شد. این موضوع وقتی مشخص شد که سپاهیان امپراتور فردیناند بعد از تسخیر تمام خاک شمال آلمان، قانونی را به تصویب رساند که بر اساس آن تمام اموال کلیساهایی که به پروتستان‌ها گرویده بودند، به نفع رایش صادره شود. اما اجرای این قانون در مناطق کاتولیک با مخالفت شدید شاهزاده‌های کاتولیک مواجه شد. چون که همزمان مالکیت و همچنین قدرت مناطق مختلف آلمان به امپراتور رایش منتقل می‌شد. جلوگیری از این امر برای شاهزاده‌های کاتولیک، مهمتر از موضوع مذهبی آن بود. در ادامه با وارد شدن کشورهای همسایه به جنگ، موضوع بیشتر برای به دست آوردن قدرت بود تا مسائل و مباحث مذهبی.

به مرور زمان جنگ به دیگر نقاط آلمان کشانده شد و شهرهای پروتستان آلمان درگیر شدند. این امکان که هابسبورگ ممکن است با استفاده از بهانه مذهب، برای وحدت امپراطوری مقدس بجنگد و قدرت خود را بر آلمان تثبیت کند، همسایگان را نگران کرد و آنها خواستار حفظ توازن قدرت در اروپا بودند. (ماروین و دیگران، ۱۳۷۷: ۵۳۴) به این ترتیب آنچه که به صورت یک جنگ مذهبی آغاز شده بود، به درگیری طولانی برای بازداشتن هابسبورگ از سلطه بر اروپا تبدیل گشت. به عبارتی دیگر جنگ‌های سی‌ساله تا حد بسیار زیادی موجب حفظ توازن قوا در اروپا گشت.

اما جنگ‌های سی‌ساله که از بوهیم آغاز شده بود، به چهار مرحله تقسیم‌بندی می‌شود:

- ۱) جنگ بوهیم (مابین سال‌های ۱۶۱۸ تا ۱۶۲۵ میلادی)،
 - ۲) جنگ‌های دانمارکی‌ها (مابین سال‌های ۱۶۲۵ تا ۱۶۲۹ میلادی)،
 - ۳) جنگ‌های سوئدی‌ها (مابین سال‌های ۱۶۳۰ تا ۱۶۳۵ میلادی)
 - ۴) و بالأخره منازعات و جنگ‌های سوئدی‌ها و فرانسوی‌ها (مابین سال‌های ۱۶۳۵-۱۶۴۸)
- در این میان، آلمان بیشتر از هر زمان دیگری از این جنگ‌های سی‌ساله خسارت زیادی متحمل شد. چندین شهر آلمانی کاملاً محاصره شدند و هر کدام نه یا ده بار غارت شدند. سربازانی که اغلب خودشان را با غارت و چپاول زنده نگه می‌داشتند، به اشخاص غیرنظامی بی‌دفاع امان ندادند. طاعون و بیماری به عوارض جنگ اضافه گردید. در طول این جنگ‌های سه‌ساله، برخی از نقاط آلمان نصف جمعیت خود را از دست داد. (Lemer, 1998: 573)

ضمن اینکه گمان می‌رود در این جنگ‌ها، بین هفت تا هشت میلیون نفر جان خود را از دست داده باشند. بطوری که جمعیت آلمان که در آغاز جنگ بالغ بر هفده میلیون نفر تخمین زده می‌شد، در اواخر جنگ حدود ده میلیون نفر باقی مانده بودند. به هر حال، پس از سال‌ها جنگ و کشتار در نهایت در دو شهر مونستر^۲ و اوزنابروک به طور همزمان صلحی صورت گرفت که به صلح وستفالی^۳ مشهور شد.

اولین پرسشی که در این خصوص می‌شود این است که نتایج مهم پیمان صلح وستفالی چه بود؟ عهدنامه وستفالی، چه تأثیری بر امپراتوری مقدس بر جا گذاشت؟ صلح وستفالی چه تأثیری بر جامعه بین‌المللی مدرن گذاشت؟ وضع شاهزادگان آلمانی، بعد از صلح موسوم به وستفالی چگونه ارزیابی می‌شود؟ و یا عهدنامه وستفالی چه تأثیری در آینده حیات سیاسی اروپا بر جا گذاشت؟

بدون تردید صلح وستفالی نه تنها به جنگ‌های سی‌ساله و دوران جنگ‌های مذهبی پایان داد، بلکه مشخصه یک مرحله واقعی در تاریخ اروپا بود. این معاهده بیانگر مرگ و زوال برتری اسپانیا در امور، و انحطاط فرهنگ ایتالیا بود. این عهدنامه همچنین پایان امپراتوری مقدس و زوال آلمان را تأیید می‌کند، و منادی پیدایش اتریش و پروس می‌باشد. البته معاهده کاربردهای محدود و آنی به ویژه در ارتباط با شعبات مذهبی داخلی آلمان و قدرت موقت سوئد داشت (Mullet, 2005: 218)

به عبارتی دیگر، عهدنامه وستفالی چیزی نبود جز پذیرش دو اصل، یعنی آزادی مذهب که پیش از آن در صلح اوگسبورگ (سال ۱۵۵۵ میلادی) دو فرمان نانت ۱۵۹۸ هم تأیید شده بود. دیگری استقلال سیاسی شاهزاده‌نشین‌های آلمانی که به اصرار سوئد و فرانسه مورد قبول واقع شد. (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۹)

² Munster

³ Westphalia

۲-۳- پیمان صلح وستفالی

پیمان صلح وستفالی، پیمانی بود که در سال ۱۶۴۸ بین کشورهای بزرگ اروپایی کاتولیک و پروتستان مذهب، به منظور پایان دادن به جنگ سی ساله امضا شد. این پیمان باعث شد که امپراتوری روم مقدس دیگر به عنوان یک قدرت بزرگ در اروپا شناخته نشود و جایگاه آلمان به عنوان یکی از قدرت‌های مهم اروپا تأیید شود. این پیمان همچنین شامل مقرراتی بود که به منظور تأمین صلح و ثبات در اروپا مقرر شده بود، از جمله آزادی ادیان، تأیید حقوق بشر، حفظ مرزها و تأیید استقلال کشورها. بدون تردید پیمان صلح وستفالی به عنوان یک پیمان مهم در تاریخ اروپا شناخته می‌شود که تأثیرات زیادی بر روی سیاست و جامعه اروپا داشته است و مهم‌ترین عامل در پدیدار شدن جامعه بین‌المللی مدرن معرفی شده است. در واقع نظم حاصل از پیمان صلح وستفالی، نظمی اروپایی بود که به آرامی به سراسر جهان تسری یافت. (نقیب‌زاده، ۱۳۸۳: ۲۱)

پیمان وستفالی که در پایان جنگ‌های سی ساله مذهبی میان قدرت‌های اروپایی یعنی فرانسه، انگلستان، اسپانیا، آلمان، اتریش و هلند به امضاء رسید، از دیدگاه جغرافیای سیاسی از دو جهت حائز اهمیت است: اول آن که با به رسمیت شناختن حکومت سرزمینی، برای اولین بار سرزمین اساس نظام سلسله مراتبی قدرت را در اروپا تشکیل داد و مردم تابعیت خود را از شخص امپراتور به حکومت سرزمینی منتقل کردند و به همین دلیل این معاهده معمولاً به عنوان اولین حقوق بین‌الملل جدید معرفی می‌شود. در این معاهده حق حاکمیت حکومت‌ها در محدوده سرزمینی‌شان رسمیت یافت و دخالت در امور سایر کشورها به عنوان تخلف از حقوق بین‌الملل شناخته شد (Glassner, 1989 : 58-59). دوم این که با شناسایی رسمی استقلال ۳۵۵ ایالت آلمان، چارچوب سرزمینی نظام بین‌الملل ریخته شد و اولین نقشه سیاسی جهان - با مفهومی که تعریف شد- به وجود آمد (میرحیدر، ۱۳۸۹: ۳۸)

پیمان صلح وستفالی، تأثیراتی عمیق بر اروپا و دیگر کشورها نهاد. بسیاری از محققان با مطالعه در زمینه تأثیرات صلح وستفالی بر بنیادهای جامعه بین‌المللی از جمله حاکمیت، مفهوم دولت-ملت، اقتدار دولت در روابط خارجی‌اش و بسیاری موارد دیگر تأکید کرده‌اند. البته برخی دیگر از پژوهش‌گران برخی از تأثیرات مورد ادعای صلح وستفالی را کم‌اهمیت جلوه داده‌اند. برای نمونه تامپسون خاطر نشان ساخته است که معاهده صلح وستفالی در خصوص ادعای حاکمیت خارجی حرف زیادی برای گفتن ندارد، این معاهده بعضی اختیارات مانند حق امضاء معاهدات خارجی را در چارچوب امپراتوری و به هزینه آن به برخی شاهزادگان و شهرهای آزاد اعطاء می‌نمود که نتایج درازمدت آن تا سده هیجدهم به پیدایش دولت‌های مستقل منجر شد. (Thompson, 2012: 253-254)

از سوی دیگر، مایکل ثوروب نیز تأکید نموده است که در نظم وستفالی هم حاکمیت دولت و هم قانون عدم مداخله به عنوان هنجارهایی مطلق تلقی می‌گردید. ثوروب تأکید می‌کند که این نظام وستفالیی امروزه تحت فشار سنگین و بی‌سابقه‌ای قرار دارد. (Thorup. 2010: 664) کن بوث می‌گوید حاکمیت وستفالیی «منشور استبداد» بوده است. جسیکا شدین یکی از علائم مانند حالت یاغی‌گری و قانون‌شکنی موجود در دولت‌ها را اصرار آنها بر اصل استقلال و حاکمیت می‌داند و معتقد است که: شما باید یا خود درب‌های کشورتان را برای جریان پسا حاکمیتی بگشایید یا آن را با زور باز خواهند کرد. (Shadin, 2016: 503)

بنابراین نظام وستفالیی (در هر دو شکل ایده‌یستی یا واقع‌گرائی سیاسی آن) نظامی بین‌المللی را که در آن، قدرت به محدوده قلمرو سرزمینی دولت‌ها واگذار شده، بود بنا نهاد و دولت به مثابه نیازی ضروری برای مشروعیت حاکمیت به وجود آمد. (کرانسر، ۱۳۸۵: ۱۵)

۴- بحث اصلی

اروپا در قرون وسطی بر اساس نظام فئودالی اداره می‌شد، معاهده صلح وستفالی در سال ۱۶۴۸ آغاز توسعه نظامی بود که در آن حاکمیت دولت-ملت‌ها، جایگزین نظم فئودالی پیشین شد. بر اساس این معاهده علاوه بر به رسمیت شناخته شدن آزادی مذهبی در درون مرزها، دولت‌ها می‌توانستند جنبه‌های مختلف داخلی و خارجی حاکمیت خود را اعمال کنند. با توجه به اینکه بسیاری از کشورهای دیگر دنیا نیز از سده پانزدهم تا نوزدهم میلادی مستعمره اروپا بودند، دولت‌سازی در آنها محقق نشد، اگر چه نظام دولت-ملت به سایر نقاط جهانی نیز تسری یافت، اما مرحله دوم این حرکت در روند شکل‌گیری دولت‌های حاکم، پس از جنگ جهانی و متعاقب استقلال بسیاری از کشورها رخ داد. (Jarczewska, 2013: 1)

علاوه بر آن، این صلح همچنین عصر نوینی را در عرصه تبادلات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایجاد نموده و قدرت‌های جدیدی در این عرصه‌ها عرضه نمود. بطوری که اروپای بعد از صلح وستفالی، اروپایی با حکومت‌های ملی، ظهور قدرت‌های جدید جهانی و افول قدرت‌های موجود، و همچنین ایجاد فرصت‌های فراوان جهت ظهور موقعیت‌های خاص در مواجهه با مشکلات پیدایش و رشد و تکوین دولت‌های ملی است که انحصار بازنگری روابط بین‌المللی را به خود اختصاص دادند. (فرمانفریان، ۱۳۸۴: ۲۳)

۴-۱- پیامدهای پیمان وستفالی

از نظر سیاسی، پیامدهای اولیه معاهده وستفالی، سریع و برق‌آسا بود، به گونه‌ای که سیمای اروپا را به کلی تغییر داد. نخست اینکه به موجب این عهدنامه هریک از ایالات آلمانی امپراطوری مقدس روم تا آن اندازه مستقل شناخته شدند که در جنگ و صلح نیز ملزم به اطاعت از امپراطور نبودند؛ دوم اینکه از نظر مذهبی وضع موجود محترم دانسته شد و حتی پیروان کالون هم به آزادی‌هایی دست یافتند. سوئد قسمت‌هایی از سواحل شمالی آلمان را تصاحب کرد. ایالت براندنبورگ تحت حکمرانی خاندان هوهنتزلرن قسمت‌هایی از سواحل بالتیک را تصرف کرد؛ هلند و سوئیس به عنوان کشورهای مستقل به رسمیت شناخته شدند و آژاس و لرن و چندین شهر به تصرف فرانسه در آمد و در نهایت پومرانی شرقی و اسقفنشینهای برم و وردن نصیب سوئد گردید.

در این پیمان تمام کشورهای اروپایی به جز بریتانیا و لهستان شرکت داشتند. این معاهده در واقع نخستین پیمان صلح چندجانبه پس از رنسانس در اروپا است. می‌توان گفت صلح وستفالی، الگو و پایه جامعه ملل و سپس سازمان ملل متحد گردید. در این پیمان حقوق برابر و یکسان کشورها به عنوان واحدهای سیاسی مستقل برای نخستین بار مطرح و مورد پذیرش قرار گرفت و مهم‌ترین نتیجه عهدنامه وستفالی در تاریخ اروپا این است که برای نخستین بار استقلال و تمامیت ارضی کشورها و احترام به آن به رسمیت شناخته شد (غفاری‌فرد، ۱۳۸۷: ۳۰۲-۳۰۱) بنابراین از آثار عهدنامه وستفالی، ظهور واحدهای مستقل جدید، توجه بیشتر به حقوق بین‌الملل، برقراری موازنه قدرت و تقویت سیستم امنیت جمعی بود (قوام، ۱۳۸۹: ۱۸).

از منظر جغرافیای سیاسی این عهدنامه سبب شد که در مرزها و وسعت سرزمینی چندین کشور اروپایی تغییراتی حاصل شود و در نتیجه در نقشه سیاسی جهان تغییرات جدیدی ایجاد شود. هلند و سوئیس دارای مرزهایی مشخص با نظام سیاسی مستقل شدند و کشورهای سوئد و فرانسه بخش‌هایی از سرزمین‌هایی که بخشی از خاک کشور دیگری بود را با محدود کردن مرزهای جدید ضمیمه خاک خود کردند و بدین سان بر نقشه سیاسی جهان تغییر زیادی ایجاد کردند.

در زیر به برخی از تأثیرات و پیامدهای این پیمان بر جامعه بین‌المللی مدرن را به صورت مختصر اشاره می‌کنیم:

۱- تأسیس نظام سیاسی و قانونی اروپا: پیمان صلح وستفالی به عنوان یکی از تأسیس‌گذاران اصلی نظام سیاسی و قانونی اروپا شناخته می‌شود. این پیمان باعث شد که مفهوم دولت مدرن و حقوق ملی در اروپا تأیید شود و اساسی برای تأسیس کشورهای مدرن قرار گیرد.

۲- تأسیس حقوق بین‌الملل: پیمان صلح وستفالی تأسیس‌گذار حقوق بین‌المللی مدرن نیز به شمار می‌رود. این پیمان برای اولین بار مفهوم سیادت ملی و تأیید حقوق ملی را به عنوان اصلی‌ترین اصول حقوق بین‌الملل مطرح کرد.

۳- تأسیس اصل استقلال کشورها: پیمان صلح وستفالی شناخته شده به عنوان پایه‌گذاری اصل استقلال کشورها به شمار می‌رود. این پیمان باعث شد که هر کشوری حق خودمختاری و استقلال را داشته باشد و هیچ کشور دیگری حق دخالت در امور داخلی آن را نداشته باشد.

۴- تأسیس اصل حقوق بشر: پیمان صلح وستفالی به عنوان یکی از تأسیس‌گذاران اصل حقوق بشر در جامعه بین‌الملل شناخته می‌شود. این پیمان با تأیید حقوق ملی و خصوصی افراد، به عنوان اصلی‌ترین حقوق بشر، اساسی برای تأسیس حقوق بشر در جامعه بین‌الملل قرار گرفت.

۵- تأسیس اصل آزادی ادیان: پیمان صلح وستفالی به عنوان یکی از تأسیس‌گذاران اصل آزادی ادیان در جامعه بین‌الملل شناخته می‌شود. این پیمان باعث شد که هر شخصی حق داشته باشد که به دین و مذهب خود عمل کند و هیچ کشوری حق دخالت در امور مذهبی شهروندان دیگر را نداشته باشد.

به طور کلی، پیمان صلح وستفالی به عنوان یکی از پیمان‌های مهم در تاریخ اروپا و جامعه بین‌الملل شناخته شده است که تأثیرات بسیاری بر روی تکامل حقوق بین‌الملل، روابط بین‌المللی و تأسیس کشورها داشته است.

۲-۴- پیامدهای صلح وستفالی در روابط بین‌الملل

بدون تردید «شاخص عمده دوره وستفالی، پیدایش، رشد و تکوین دولت‌های ملی است که انحصار بازیگری روابط بین‌الملل را به خود اختصاص دادند. این قدرت‌ها توانستند قدرت‌های غیر اروپایی نظیر امپراتوری چین، ایران و عثمانی را به حاشیه رانده یا مقهور قدرت خویش می‌سازند.» (نقیب‌زاده، ۱۳۸۳: ۲۴)

یکی از مهم‌ترین پیامدهای صلح وستفالی در روابط بین‌الملل، شکل‌گیری حاکمیت به مثابه عنصری سیاسی در روابط میان کشورها بود. بعد از انعقاد معاهده صلح وستفالی در سال ۱۶۴۸ و همزمانی آن با رواج این مفهوم در آثار نظریه‌پردازانی چون ژان بدن، توماس هابز، ژان ژاک روسو و جان لاک، با آنکه ابعاد سیاسی آن در قالب شناخت تمایز اجتماعات بشری مورد توجه بود، ولی اعتبار حقوقی آن نیز در تبیین عناصر اصلی شکل‌دهنده دولت در کانون توجهات ملی و بین‌المللی قرار گرفت. می‌توان گفت ایده نوین حاکمیت ریشه در معاهده وستفالی که دولت-کشور را به مثابه شالوده و بنیان نظام بین‌الملل بوجود آورد، دارد. در این زمان، دولت با این دیدگاه، قدرت خود را بدست آورد که حاکم واقعی است و دیگر دولت‌ها نمی‌توانند آنچه را که در درون مرزهایش رخ می‌دهد به او دیکته کنند. بنابراین دکتترین حاکمیت متضمن دو ادعا است: استقلال و خودمختاری در سیاست خارجی و صلاحیت انحصاری در امور داخلی. (Hall, 2010)

مفهوم حاکمیت با واژه‌هایی چون استقلال و رهائی از اراده سایرین به نحوی عجین شده بود که بر اساس آن صلاحیت انحصاری دولت‌ها در قلمرو سرزمینی آنها به ذهن متبادر می‌شد. این مطلب در قلب حقوق بین‌الملل عرفی و همین‌طور منشور ملل متحد قرار گرفته است. بدون تردید معاهده ۱۶۴۸ وستفالی که به جنگ‌های سی ساله یعنی آخرین جنگ مهم مذهبی در قاره اروپا پایان داد، نظام حکومتی اروپا را با انتقال حاکمیت از امپراتوری رم به صدها شاهزاده آلمانی، به طور بنیادینی دگرگون ساخت. این معاهده در ایجاد دولت-ملت‌های کاملاً مستقل پیشرو بود. این معاهده بعدها به سراسر جهان گسترش یافت و مولفه‌های حیاتی جامعه بین‌الملل مدرن را ایجاد نمود. (Akhurst, 1987: 14)

در نتیجه در دوران جدید، حاکمیت وستفالیایی که تا پایان سده نوزده برای تنظیم روابط میان دولت‌های اروپایی به کار گرفته می‌شد و تا اوایل قرن بیستم ادامه داشت، به تدریج با ظهور قدرت‌های غیراروپایی و استقلال روزافزون کشورهای جهان سوم در نیمه دوم سده بیستم به روابط سایر کشورها نیز تسری یافت. این مفهوم که از آغاز ظهور خود بر پایه و بنیاد اندیشه واضعان آن، مطلق و نامحدود بودن را تداعی می‌کرد، صرفاً حد و مرز «توازن قوا» را برمی‌تافت که حاصل نگاه حاکمان

اروپائی بر چگونگی تنظیم روابط قدرت بین دولت‌های خود بود. بر این اساس نه تنها واژه امور داخلی کشورها مفهومی گسترده می‌یافت، بلکه عدم دخالت سایرین در آن از مفروضات غیر قابل خدشه تلقی می‌گردید. بنابراین حقوق بین‌الملل مدرن، از یک سو حاصل اراده دولت‌ها بوده که خود این اراده دولت‌ها، از پیامدهای مستقیم و بلاواسطه پیمان وستفالی است. (Ghali, 1992: 99)

یکی دیگر از پیامدهای معاهده وستفالی در تدوین و شکل‌گیری جامعه بین‌المللی مدرن، پذیرش اصول حقوق بین‌الملل در روابط میان کشورها از سوی دولت‌ها است. در این زمینه جیمز روزنا استدلال می‌کند که در نظام وستفالی، اقتدار مشروع در نهادهای تصمیم‌گیری دولت‌ها متمرکز گردید و دولت‌ها بر اساس برابری و اصول پذیرفته شده دیپلماسی و حقوق بین‌الملل تعامل می‌نمودند. سفارتخانه‌ها و امور داخلی کشورها تخطی‌ناپذیر باقی ماند. دخالت در امور داخلی با اعتراض در مورد نقض حاکمیت منجر می‌گردید و برخی اوقات زمینه را برای جنگ فراهم می‌آورد. همه بازیگران تمایز میان امور داخلی و خارجی را کاملاً می‌فهمیدند و تا حد زیادی آن را رعایت می‌کردند. هنجارهای نظام دولت غربی، کنترل در زمینه پیوندهای خارجی را به دولت واگذار می‌نمود و این هنجارها ندرتاً مورد چالش و یا بازبینی قرار می‌گرفتند. (بشیریه، ۱۳۸۰: ۵۷)

در اینکه امروزه دولت تحت تاثیر جهانی شدن قرار گرفته است، عموماً اتفاق نظر وجود دارد. امروزه برخی بر این باورند که جهانی شدن موجب فرسایش حاکمیت‌ها و نهاد دولت و مفهوم دولت-ملت شده است. برای این ادعا دو توجیه محوری وجود دارد؛ اول آنکه: گروه‌های تروریستی در سده بیستم و بیست و یکم، عملاً چالش‌های جدی را برای مراجع اقتدار عمومی رقم زده‌اند و این باعث بی‌اعتمادی مردم نسبت به قدرت و مشروعیت این نهادها در اداره جامعه شده است. دوم اینکه جهانی شدن از حیث نظام‌دهی دوباره زمان و مکان، سرزمینی بودن روابط بین‌المللی سنتی را از هم می‌گسلد. (فروعی‌نیا، ۱۳۹۰: ۱۶۱)

۵- نتیجه‌گیری

جنگ‌های سی ساله میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها، در سده‌های شانزدهم و هفدهم میلادی در اروپا بین این دو جنبش مذهبی مسیحی رخ داد. اکثر این نزاع‌ها، در فرانسه، هلند، و انگلستان بودند. در آلمان نیز نزاعات بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها رخ داد، به خصوص در طول جنگ سی ساله (۱۶۱۸-۱۶۴۸)، که در اصل یک جنگ بین امپراتوری روم و کشورهای پروتستانی آلمان بود. این جنگ در نهایت با معاهده صلح وستفالی به پایان رسید، که به تقسیم قدرت بین امپراتوری روم و کشورهای پروتستانی آلمان منجر شد.

این معاهده به مثابه یکی از مهمترین معاهده‌های تاریخ اروپا شناخته می‌شود، زیرا تأثیر بسیاری بر روند تحولات سیاسی و اجتماعی در اروپا داشت و به عنوان پایه‌ای برای تشکیل نظام بین‌المللی مدرن شناخته می‌شود. در تحقیق حاضر با بررسی صلح وستفالی، کوشش کرده‌ایم تا مولفه‌های بنیادین نظام بین‌المللی مدرن یعنی مفهوم دولت-ملت، آزادی ادیان و مذاهب، حمایت از حقوق بشر، بازسازی روابط بین‌المللی بر پایه موجودیت سرزمینی و بسیاری موارد دیگر که از جمله پیامدهای مستقیم و غیرمستقیم این معاهده صلح به شمار می‌آیند.

منابع

۱. بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، جهانی شدن سیاست و قدرت، تهران: انتشارات همشهری، ویژه چهاردهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب.
۲. زندیان، آیدین و همکاران (۱۳۹۹)، «جامعه مدنی و توسعه حقوق بین‌الملل»، راهبرد سیاسی، پاییز ۱۳۹۹، شماره ۱۴، صص ۷۳-۹۵.
۳. غفاری فرد، عباسقلی (۱۳۸۷)، تاریخ اروپا از آغاز تا پایان قرن بیستم، تهران: انتشارات موسسه اطلاعات.
۴. فرمانفرمایان، حافظ (۱۳۸۴)، اروپا در عصر انقلاب، ترجمه رشید یاسمی، ج ۵، تهران: انتشارات سمیر.

۵. فروغی‌نیا، حسین (۱۳۹۰)، بین‌المللی شدن حقوق بشر و دگردیسی در مفهوم حاکمیت دولت‌ها در عصر جهانی شدن، فصلنامه مطالعات حقوق بشر اسلامی، سال اول شماره ۱.
۶. قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۹)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران: انتشارات سمت.
۷. کرانسر، استفان دی (۱۳۸۵)، «جهانی شدن و حاکمیت»، ترجمه سید امیر نیاکوئی، نشریه راهبرد، شماره ۸.
۸. ماروین، پری (۱۳۷۷)، گروه نویسندگان به سرپرستی ماروین پری، تاریخ جهان، ترجمه عبدالرحمن صدریه، تهران: انتشارات فردوس.
۹. مای، مانفرد (۱۳۹۱)، تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، ترجمه طهماسب محتشم دولتشاهی، تهران: انتشارات جاودان خرد.
۱۰. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۳)، تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل (از پیمان وستفالی تا امروز)، تهران: نشر قومس.
۱۱. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۱)، تحولات روابط بین‌الملل (از کنگره وین تا امروز)، تهران: نشر قومس.
۱۲. میرحیدر، دره (۱۳۸۹)، مبانی جغرافیای سیاسی، تهران: انتشارات سمت.
13. Akhurst, Michael (1987). A modern Introduction to International Law, 8 th edition, UNWIN Hyman. LTD, London.
14. Glassner, M.I. and H.de Blij. (1989), Systematic Political Geography, New York.
15. Ghali, B. Boutros (1992), empowering the United Nations; 71 foreign Affairs 89, 1992-93.
16. Hall, Adam (2010) The challenges to state sovereignty from the promotion of human rights, e-International relations, 2010, P.1. Available at: www.e-ir.info/2010/11/17.
17. Jarczewska, Daria (2013), do human rights challenge state sovereignty, available at: www.e-ir.info.
18. Lerner, Robert (1998), Meachem, Standish, Burns, Edward, Western Civilization. (New York.)
19. Shadian , Jessica (2016), from states to politics : Reconceptualizing sovereignty through Inuit governance, available at : <http://ejt.sagepub.com/content/16/3/485>.
20. Thompson, Helen, The case for External sovereignty, available at: <http://ejt.sagepub.com>.
21. Thorup, Mikkel (2010). Cosmopolitanism: sovereignty denied or sovereignty restated? University of Aarhus. William Rach Nobelparken, Available at: www.palgrave-journals.com.